

منوچهری دامغانی و موسیقی

نوشته حسینعلی ملاح

بخش دوم

نام سازها در دیوان منوچهری

۱ - صفیر - رباب

اسبی که «صفیرش» نرنی می نخورد آب
نی مردکم از اسب و نه می کمتر از آبست
در مجلس احرار سه چیز است و فزون به
و آن هر سه: شرابست و «ربابست» و کبابست
ما مرد شرابیم و کتاییم و «ربابیم» و کبابیم
خوشا که شرابست و کبابست و «رباب» است

توضیح:

الف - صفیر

صفیر در لغت بچند معناست: ۱ - آواز طائران عموماً، و آواز بلبل
خصوصاً ۲ - بانگ و آوا ۳ - نوعی ساز بادی و همچنین صدائی که بوسیله
دهان استخراج مینمایند و به آن سوت یا (صوت) می گویند.
میرمعزی بمعنای آواز طائران سروده:

هیچ موری نزند جز بدعای تو نفس

هیچ مرغی نکشد جز به ثنای تو صغیر

حافظ در بیت زیر بمعنای بانگ و آواز استعمال کرده است :

ترا زکنگره عرش میزنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟

سنائی نیز بمعنای سوت یا «صوتی» که بهنگام آب نوشیدن چهارپایان

میزنند سروده است :

آن کره ای بمادر خود گفت: چونکه ما

آبی همی خوریم ، «صغیری» همی زنند

مادر به کره گفت: برو بیهده مگوی

تو کار خویش کن که همه ریش می کنند

قائمی نیز سروده :

چه غم خوری زسخن های تلخ ، باده خور

تو آب نوش ، که بیهوده میزنند «صغیر»

در مورد مأخذ «اسبی که صغیرش قرنی می نخورد آب» در جزء چهارم

«یتیمه الدهر» ثعالبی شعری از ابوالطیب المصعبی محمد بن حاتم نقل شده است

مضمن این مضمون - بدینگونه :

البوم یوم بکور علی نظام سرور

و یوم عزف قیان مثل التماثل حور

ولا تکاد جیاد تروی بغیر «صغیر»

در لغت نامه دهخدا کلمه «صغیر» جزو سازهای بادی برشمرده شده: «بوق -

بیشه - زنامی - سوریانی - شاخ - شاهین - شامشته - شبابه - شعبیره -

شیپور - صفاره - «صغیر» - غندرود - قصابه - کرنای - گاودم - مزمار...»

ذیل لفظ «صغیر» در همین فرهنگ نوشته شده: «سوت - هشتک - شاه فوت -

صغیرخوان - صغیرزننده - نواکننده - آوازخوان - نغمه سراه .

در هر صورت این لفظ بیشتر بمعنای آواز مرغان و «سوت» بالاحص

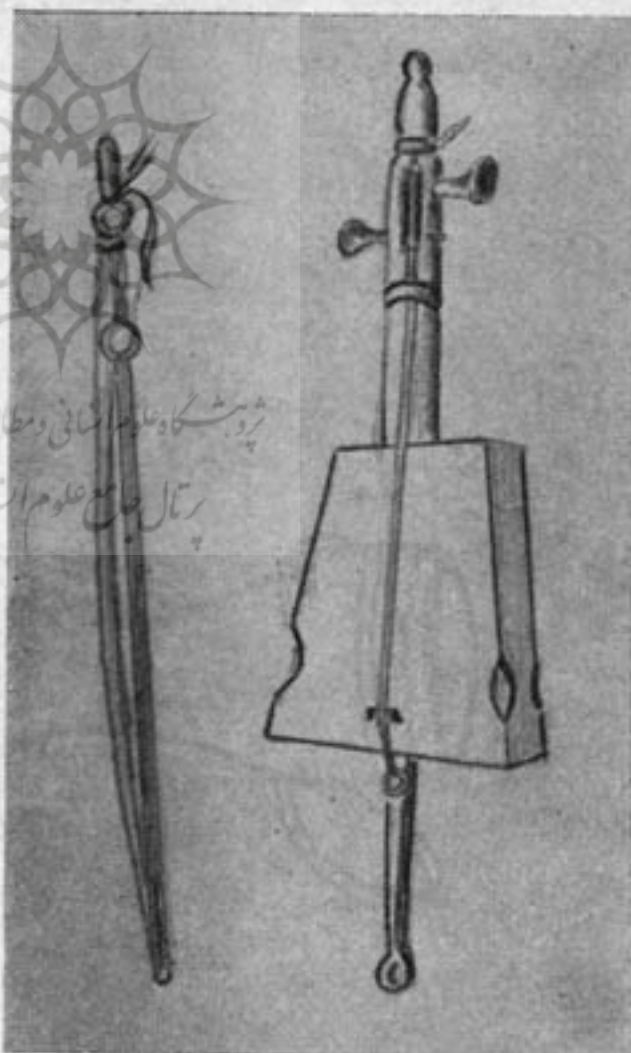
صوتی که بهنگام آب خوردن چهارپایان میزنند استعمال شده در شعر منوچهری نیز

اسبی که صغیرش نژی می نخورد آب
 نی مردکم ازاسب و نه می کمتر از آبست
 بهمین معنا آمده است، منوچهری درجائی دیگر بمعنای آواز این لفظ را استعمال
 کرده است .

بلبل به شاخ سرو برآرد همی « صغیر »
 ماغان به ابر نغر برآردند از آبگیر
 در اصطلاح موسیقی به نی خردی که از مس ومانند آن سازند اطلاق
 میگردد، اعراب این ساز را صفاره گویند که درمفاتیح العلوم فارسی آن سوسونک
 نوشته شده است .

ب : رباب

توضیح : رباب که شاید از لفظ « راوانا سترون Ravana Stron »



رباب المعنی (نقل از صفحه
 ۳۱۷ فرهنگ کامل آلان
 موسیقی « کورت ساکس »

ماخوذ شده سازی است زهی که ابتدا با ناخن یا مضراب نواخته میشده و بعدها
 کمانه یا آرشه برای آن ساخته اند . این ساز انواع مختلف داشته و هنوز هم
 نواختن نوعی از آن در ایران رواج دارد - کمانچه نوعی رباب است .
 منوچهری در ابیات دیگری هم این نام را استعمال کرده است .
 نرگس چنانکه بر ورق کاسه « رباب »

خنیاگری فکنده بود حلقه‌یی ز زیر

*

مجلسی سازم با بربط و باچنگ و « رباب »
 با ترنج بهی و نرگس و با نقل و کباب

*

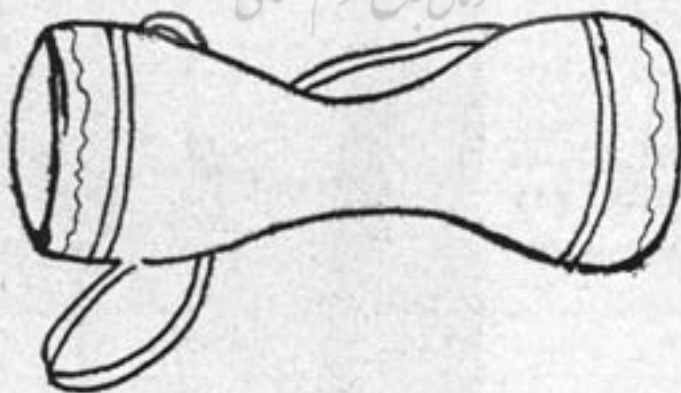
آخته چنگ و چلب، ساخته چنگ و « رباب »
 دیده بشکر لبان گوش بشکر توین

*

من و نبید و بخانه درون سماع و « رباب »
 حسود بس درو بسیار گوی در سکه

۲ - تبیره

رعد تبیره ز نسبت بسرق کمند افکنست
 وقت طرب کردن است ، می خور ، کت نوش باد



تبیره

توضیح :

کلمه تبیره مصغر «تبیر» است و آن نوعی کوس یا نقاره بوده است، پاره‌ای معتقدند که تبیره دهلی است که میان آن باریک و هردو سرش پهن است (برهان)

منوچهری سروده :

تبیره زن بزد طبل نخستین شتربانان همی بندند محمل

*

رعد تبیره زن است برقی کمند افکنست

وقت طرب کردن است ، می خور ، کت نوش باد

۳ - کوس

قوس قزح ، قوس وار ، عالم فردوس وار

کبک دری «کوس» واره کرده گلو پر زباد

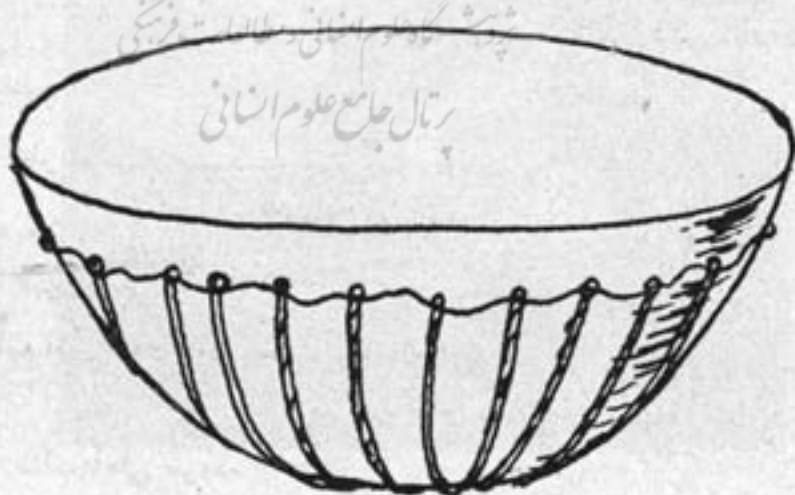
توضیح :

اگر بردخانه يك کاسه سفالی یا فلزی بزرگ پوست برکشند بدان

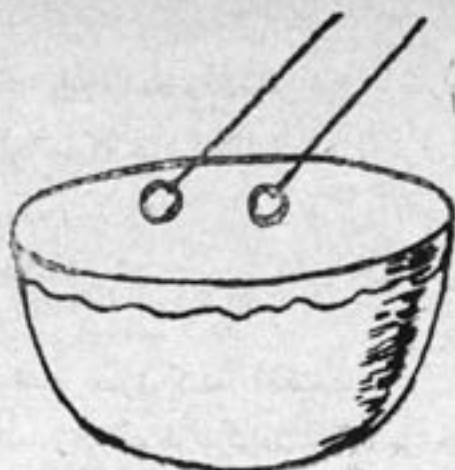
کوس گویند .

منوچهری در ابیات دیگر هم نام این ساز را آورده است :

هنگام سحر ابرزند «کوس» همی با باد صبا به بد کنند کوس همی



کوس



کوس ، نقاشی بردیوارضلع شرقی (قسمت فوقانی) تالارچهل ستون اصفهان (جنگ
شاه عباس کبیر ۱۰۳۸ - ۹۹۶ هـ ق با ازبکان)

منوچهری نوعی دیگر از کوس را که کاسه آن از فلز باشد و بدان کوس
رویین گویند در بیت ذیل استعمال کرده است :

شده آبگیران فسرده زینچ چنان و کوس رویین، آهنگران^۱

۴ - تار

در خراسان : بوشعیب و نوذر آن ترک کشی

پوشگاه علوم و آن ضیور پاریسی و آن رودکی «تار» زن

توضیح :

رتال جامع علوم انسانی

تار در اصطلاح موسیقی چند معنا دارد :

۱ - سیم ، وتر یا رشته‌هایی که بر سازها بندند .

ظهوری سروده :

«تار» از رگهای جان بستیم بر قانون درد

میزند خوش ناخنی بر سینۀ افغان ما

طالب آملی سروده :

۱ - در بعضی از نسخه‌ها اسکندران نوشته شده است .

دیدیم بسی ناخوشی از محتسب، اما
 نه «تار» بریدیم و نه مضراب شکستیم
 ۲ - سازی است از خانوادهٔ تنبور که کاسهٔ آن بشکل عدد هشت لاتین



از نقاشیهای کاخ چهل ستون

است و روی این کاسه بجای چوب پوست کشیده اند و دسته آن قطور تر و کاسه اش
بزرگتر از تنبور است .

قاآنی سروده :

چون وصف مجلس تو کنم خیزد از لبم

آواز چنگ و نغمه نای و نوای «تار»

در مورد شعر منوچهری لازم است توضیح داده شود که در بعض نسخه ها
بجای «رودکی تارزن» «رودکی چنگ زن» نوشته اند، ولی در نسخه های خطی
شماره ۳ و ۴ و ۵ کتابخانه مجلس «رودکی تارزن» ثبت شده است - قدمت
این ساز با شکل و هیئت کنونی بزمان منوچهری نمیرسد و تردیدی نیست که
سازی تحت عنوان «تار» (بصورت مطلق) در آن روزگاران وجود نداشته است -
البته سازهای دو تار ، سه تار ، چهار تار ، شش تار و حتی یکتار مستثنی است
زیرا این سازها از نامشان چگونگی او تارشان آشکار میگردد و اصولا شکل
ظاهری آنها نیز با تار کنونی تفاوت بارز دارد و تردیدی نیست که لفظ تار در این
نامهای ترکیبی بمعنای سیم یا وتر است و مطلقا بمعنای ساز مستقلی بکار نرفته است.
بطور خلاصه باید گفت که: «تار» با شکل و هیئت فعلی گویا اینکه از خانواده تنبور
و سه تار محسوب میگردد اما سابقه تاریخی بعمیدی ندارد .

۵ - مزمر

همی تا برزند آواز ، بلبلها به یستانها
همی تا برزند قالوس ، خنیاگر «بمزمرها»

توضیح :

انندراج نوشته : « بکسر اول و فتح ثالث و سکون رای مهمله ساز
عود که بنوازند (ازمنتخب) و در لطائف بمعنی بریط و نیز نوشته که مخفف مزمار
است که بمعنی نای باشد .

مزمر ، مخفف مزمار است و مؤید این معنا نوشته خوارزمی در مفاتیح
العلوم و ابوالفرج اصفهانی در آغانی است ، فارابی نیز در چند مورد
مزمار را توصیف کرده و انواع آن را بر شمرده است بنا بر این بمعنای عود و
بریط نباید باشد و می پندارم مؤلف انندراج و مؤلفان منتخب و لطائف ، لغت

مزر را بجای مزر گرفته اند ...

بسیاری از شعرا و فرهنگ‌نویسان مرتکب این سهو شده‌اند چنانکه سنائی هم در بیت ذیل :

قاریان ز الحان ناخوش ، نظم قران برده‌اند

صوت را در قول ، همچون زیر «مزر» کرده‌اند

این نام را بمنزلهٔ بربط یا عود بکار برده است زیرا لفظ زیر به سیم اول بربط یا عود اطلاق میگردد .

بهر صورت در اینکه مزر مخفف مزمار است تردیدی نیست ولی از آنجا که پاره‌ای پنداشته‌اند این کلمه از لفظ «مزر» مشتق شده و آن را عربی تصور کرده‌اند لازم است توضیح داده شود که مزمار کلمه‌ایست فارسی و از ایران به عربستان رفته است «مزر» به کسر اول و سکون ثانی در لغت بمعنای مکیدن و چشیدن بادهان یالب است «مار» چنانکه کریستن‌سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان (ص ۵۰۶ و ۵۰۵) راجع به سازهای متداول در عصر خسرو پرویز نوشته به مطلق نای یا سیه‌نای گفته می‌شده است . بنا بر این مزمار ترکیبی است کاملاً فارسی که ابتدا بنوازندگی نای یا سیه‌نای اطلاق گشته و بعدها نام خاصی برای نای شده است . این لفظ را ترکه‌ها بصورت مزقان بهمین معنا استعمال کرده‌اند.

۶ - ناقوس - سنتور - نای - تنبور

کبک «ناقوس» زن و شارک «سنتور» زنست

فاخته «نای» زن و ببط شده «تنبور» زنا

رسال جامع علوم انسانی

توضیح :

الف : ناقوس

ناقوس جرس یازنکه بزرگی را گویند با کوبه‌ای سترگه بصدادرآید - مؤلف اندراج نوشته : «خرمهره کلان که هنود و ترسا بوقت عبادت خود نوازند - در شرح گل‌کشی نوشته که : ناقوس عبارت از زنکه بزرگه است که ترسایان در وسط کلیسا از سقف خانه آویزند و بروز یکشنبه از صبح تا وقتی که مردم از نماز فارغ شوند نوازند .

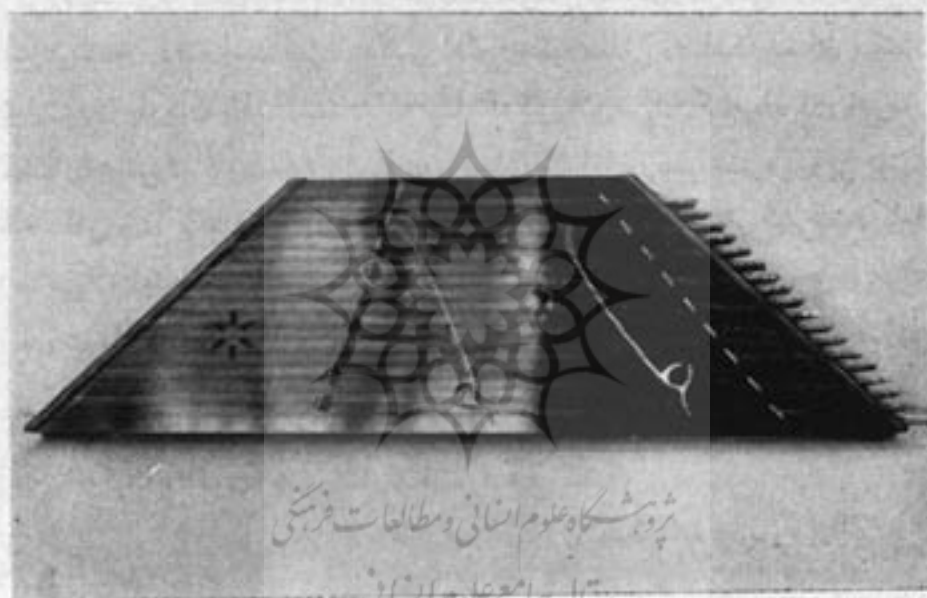
میرزا محمد تقی کرمانی سروده :

عیسی دیرنشین دلبر و، دل همچون دیر
 زلف او همچو صلیب آمد و، دل چون «ناقوس»
 سوت «ناقوس» همه وصف جمال سیوح
 حرف ناقوس همه نعمت جلال قدوس

پاره‌ای معتقدند که لفظ Glas که اروپائیان به ناقوس میگویند همان کلمه
 جرس است که در زبانهای مختلف اروپائی با تلفظهای گوناگون استعمال شده است.

ب - سنتور

سنتور سازی است از خانواده آلات موسیقی زهی مطلق (ذوات الاوتار
 مطلق) و آن جعبه ایست بشکل ذوزنقه که بر روی آن ۷۲ سیم^۱ یا بیشتر تعبیه^۲ [



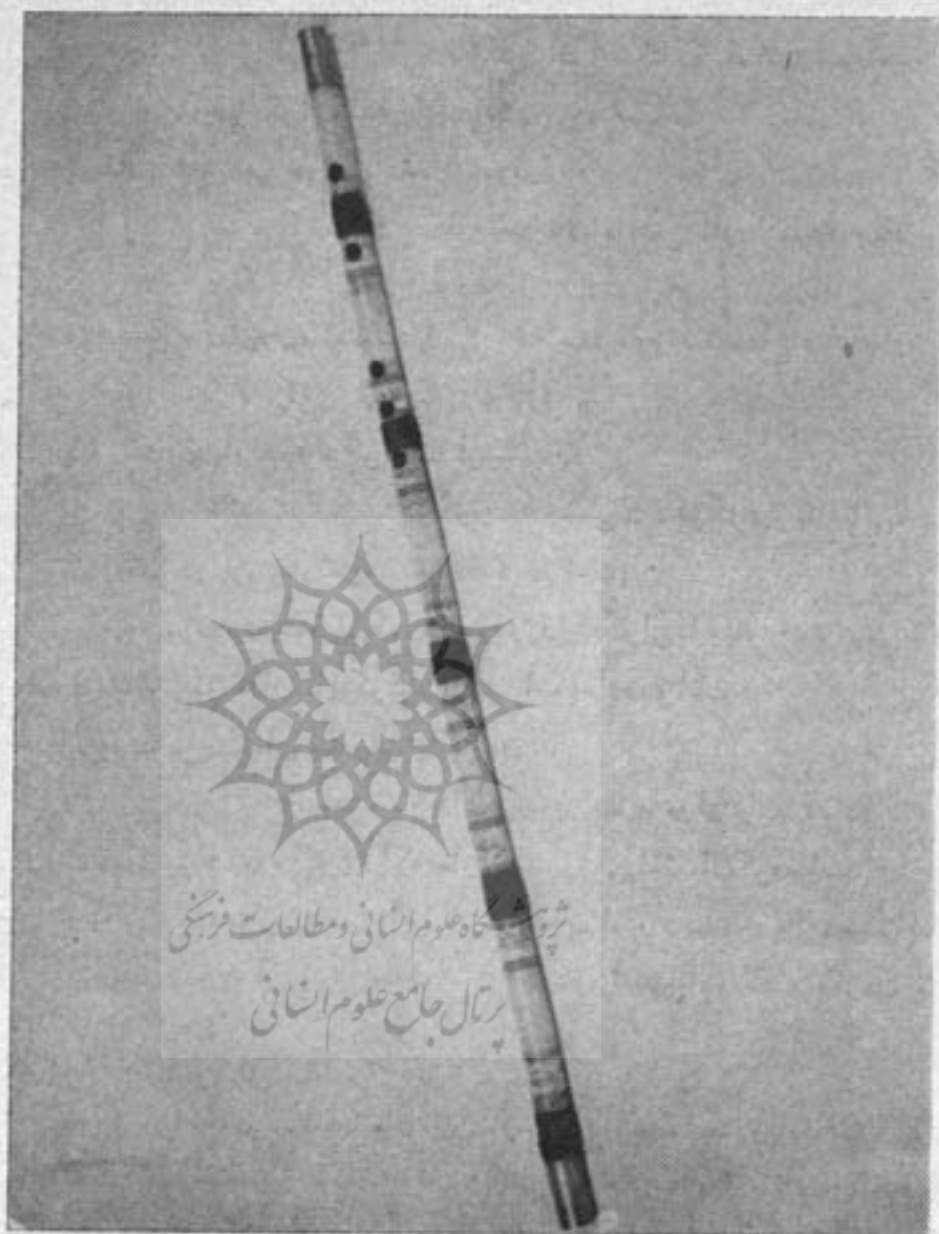
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ژانرال جامع علوم انسانی
 سنتور

کرده اند و با دو مضرب چوبی نواخته میشود این ساز هنوز هم در ایران معمول
 و متداول است .

ج - نای

نای یا نی سازی است از خانواده آلات موسیقی بادی و آن استوانه
 مجوفی است به اندازه های مختلف که سوراخهایی روی آن و یک سوراخ در زیر

آن تعبیه کرده‌اند - این ساز انواع مختلف دارد که هر يك بنامی خوانده میشود - خاقانی در دیوان خود همه جا نای را نه سوراخی معرفی کرده است :



نی هفت بند

جنبش ده ترك لرزه دار ز شادی
هندوی « نه چشم » را بیانك در آورد

(که مراد از ده ترك ده انگشت نوازنده ، و مقصود از هندوی نه چشم نای نه سوراخی است) .

نای چو شه زاده حبش که ز نه چشم

بانگش از آهنگ ده غلام برآمد

خود منوچهری هم بکرات لفظ نای را بکار برده است .

بوستان عود همی سوزد ، تیمار بسوز

فاخته « نای » همی سازد طنبور بساز

*

غراب بین ، « نای زن » شده است و من سته شدم ز استماع « نای » او

*

يك دست تو بازلف و دگر دست تو با جام

يك گوش به چنگی و دگر گوش به « نائی »

(نائی در این بیت کنایه از نوازنده نی است)

منوچهری در بیت ذیل نای مخصوصی را که کولی‌ها مینواختند عیناً بنام

نای لوریان (که همان نای کولیان باید باشد) آورده است :

این زند بر چنگهای سفدیان پالیزبان

وان زند بر « نایهای لوریان » آزادوار

در بیت ذیل نیز « نای رویین » را که سازی است رزمی استعمال کرده است :

تو گفتی « نای رویین » هر زمانی بگوشی اندر دمیدی ، يك دمیدن

بلرزیدی زمین ، لرزیدنی سخت ، که کوه اندر فتادی زو ، بگردن

د - تنبور

پیش از آنکه درباره ساختمان این ساز سخن بگویم رواست درباره املاى این

لفظ تذکار کنم که : طنبور باطای مؤلف و باضم اول معرب تنبور با تاءى دو نقطه و با

فتح اول میباشد بنا بر این بهتر است که فارسى زبانان با تاءى دو نقطه بنویسند

و با فتح اول ادا کنند - تنبور از سازهای بسیار قدیمی ماست ، سازی است از

خانواده آلات موسیقی زهی مقید (ذوات الاوتار مقید) که شباهت تامی به سه تار

دارد ، با این تفاوت که کاسه تنبور اندکی بزرگتر و دسته آن طویل تر است -

منوچهری در جای دیگر نیز از این ساز یاد کرده است :
 خنیاگرانت : فاخته و عندهلپ را
 بشکست نای درکف و طنبور درکنار



بوستان عود همی سوزد ، تیمار بسوز
 فاخته نای همی سازد ، طنبور بساز



نوازندهٔ تمبور یا سه تار

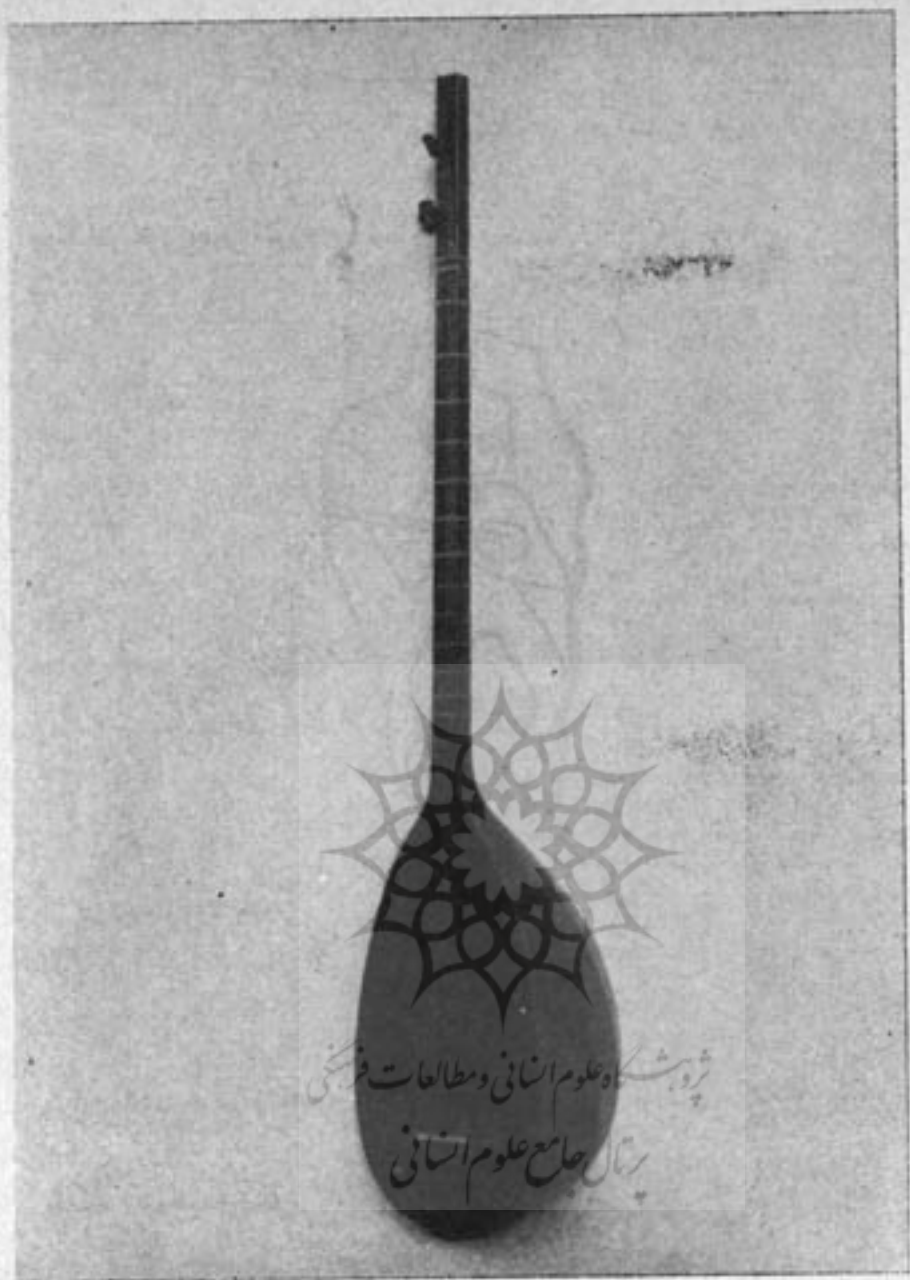
از شوش ، موزهٔ لوور
 نقل از نقشی صفحهٔ ۷۴ جلد هفتم پوب چاپ توکیو

دراج کشد شیشم و قالوس همی بی پردهٔ طنبور و بی رشتهٔ چنگک
 بانگ جوشیدن می باشدمان نالهٔ بر ربط و طنبور و رباب



در ابیات ذیل این لفظ را بصورت طنبوره آورده است :
 خول^۱ «طنبوره» توگوئی زند و لاسکوی^۲
 از درختی به درختی شود و گوید : آه

- ۱ - خول مرغی است تیزپرواز و خوش آواز، «خولی به کفم به زکلنکی بهوا...»
- ۲ - لاسکوی نیز مرغی است خوش آواز.



تنبور متداول روزگار ما

*

آن بلبل کاتوره^۱ برجسته ز مطموره^۲

چون دسته «طنبوره» گیرد شجر از جنگل

۱ - کاتوره بمعنای شیفته و شیدا است . ۲ - مطموره نهران خانه را گویند .

۷ - چنگ

برلحن «چنگ» و سازی ، کش زیرزار باشد
زیرش درست باشد بم استوار باشد
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی و آزادوار باشد

توضیح :

چنگ سازی است که سابقه تاریخی بسیار دوری دارد -- سازی است از خانواده سازهای زهی مطلق . میگویند منشاء این ساز همان کمان شکارچیان بوده است ، کاسه طنینی این ساز از دو جعبه مجوف که یکی خمیده تقریباً عمودی قرار گرفته و یکی دیگر مسطح که افقی واقع شده تعبیه شده است ، تارهای چنگ ابتدا از زه یا ابریشم و یا موی اسب بوده است . نوازنده ، این ساز را در بغل میگیرد و با انگشتان خود تارهای آن را به احتیاز درمی آورد . نوع بکمال رسیده این ساز هم اکنون در غرب بنام هارپ Harp متداول است . منوچهری و شاعران دیگر ما ، بکرات از این ساز نام برده اند و در اشعار خود شکل آن را توصیف کرده اند همچنانکه اشاره شد کاسه طنینی این ساز خمیده یا بقول منوچهری «چفته» مانند بوده است .

ورهمی «چفته» کند قد مرا ، گو چفته کن

«چفته» باید چنگ ، تا بر چنگ ترک آوا کند

منوچهری یکی از شاعرانی است که به نیکوئی چنگ را توصیف کرده و تارهای آن را از موی اسب دانسته است .



چنگ ایرانی (نقل از شکارگرازیستون)

بینی آن ترکی که او چون برزند بر «چنگ» چنگ^۱
 از دل ابدال بگریزد بصد فرسنگ ، سنگ
 بکسلد بر تنگ اسب عاشقان ؛ ر تنگ ، تنگ
 چون کشد بر اسب خویش از موی اسب او تنگ ، تنگ^۲
 چنگ او در چنگ او ، همچون خمیده عاشقی
 با خروش و با نفیر و با غریو و با غرنگ^۳
 عاشقی کو در میان خویش بر بسته است جان
 بسته است از زلف معشوقان کمر شمشیر ، تنگ
 زنگئی گوئی بزد در «چنگ» او در ، چنگ خویش
 هردو دست خویش بپریده بر او ، مانند چنگ^۴
 وان سر انگشتان او را ، بر بریشم^۵ های او
 جنبشی بس بلعجب ، و آمد شدی بس بیدرنگ
 گوئی دیبا باف رومی در میان کارگاه
 دیبهی دارد بکار اندر ، برنگ بادرنگ^۶

۱ - مراد از چنگ دوم انگشتان نوازنده است .

۲ - معنای این بیت بنظر اینجانب چنین است ؛ بر تنگ در لغت بمعنای تسمه ایست که زین اسب را بفایت محکم بر پشت حیوان استوار میکنند - مراد شاعر اینستکه ؛ حتی اسب هم وقتی موی خود را بر چنگ کشیده ببیند چنان بهیجان می آید که بر تنگ سخت و استوار او گسیخته خواهد شد - در مصرع دوم شاعر چنگ را به اسبی تشبیه کرده است که بجای بر تنگ محکم و تنگ ، تارهای آن از موی اسب شده است .

۳ - غرنگ بانگ نرم و شکسته ای را گویند ساخته که از گلو با گریه بر آید .
 ۴ - شاعر چنگ را به سیاه پوستی تشبیه کرده که دستانش بریده شده و فقط انگشتان او باقی مانده است .

۵ - تارهای چنگ از ابریشم بوده است - منوچهری در بیت ؛ بکسلد بر تنگ اسب عاشقان بر تنگ تنگ - چون کشد بر اسب خویش از «موی اسب» او تنگ تنگ - اشاره به این نکته کرده است که تارهای چنگ از موی اسب هم تهیه میشده است .

۶ - بادرنگ ترنج باشد .

بر سماع چنگ او باید نبید^۳ خام خورد
 می خوش آمد ، خاصه اندر مهرگان با بانگ چنگ
 خوش بود بر هر سمعی می ، ولیکن مهرگان
 بر سماع چنگ خوشتر ، باده روشن چو زنگه
 منوچهری بکرات نام چنگ را در اشعار خود استعمال کرده است و در
 بعضی ابیات نام چنگ نوازان مشهور و یا چنگهای مشهور و متداول آن زمان
 را ذکر کرده است :

حاسد گوید که شعر او بود تنها و بس
 باز شناسد کسی بر بطن ، ز چنگ «رامتین»

*

این زنده بر «چنگهای سعدیان» پالیزبان
 وان زنده بر نایهای لوریان آزادوار
 در ابیات ذیل کلمه «چنگی» را بمعنای نوازنده چنگ بکار برده است .
 يك دست تو با زلف و دگر دست تو با جام
 يك گوش به «چنگی» و دگر گوش به نائی

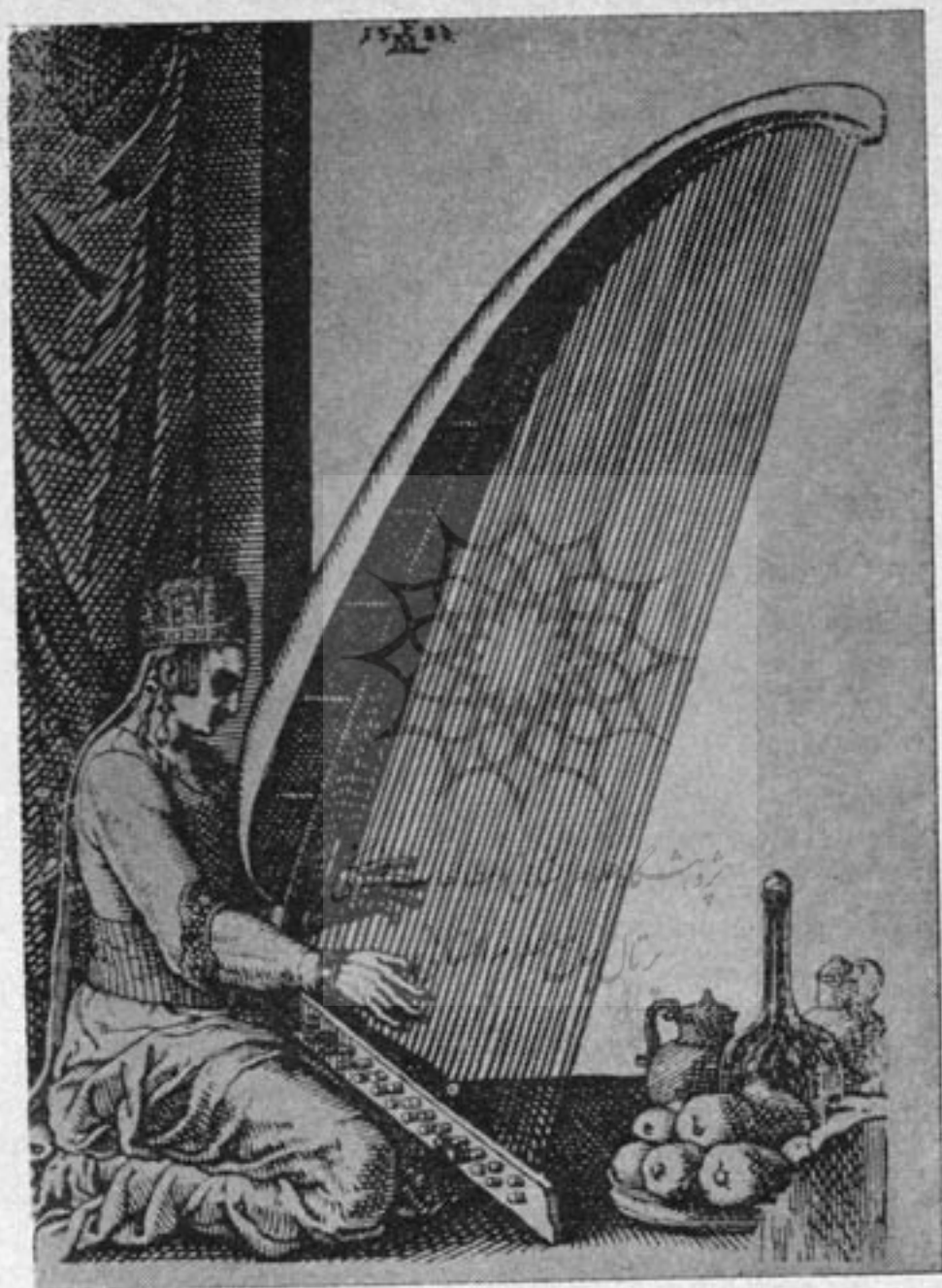
*

بزیر گل زنده «چنگی» ، بزیر سرو بین نائی
 بزیر یا سمین عروه ، بزیر کبوترن عفری
 در بیت ذیل نیز لفظ «چنگ ساز» را بمعنای چنگ نواز بکار برده است :
 پیشت پهای صد صنم «چنگ ساز» باد
 دشمنت سال و ماه به گرم و گداز باد
 در ابیات ذیل منحصرأ از خود چنگ یاد کرده است :
 بساز «چنگ» و بیاور دو بیته و رجزی
 که بانگ چنگ ، فروداشت عندلیب رزی

۳ - نبید یا نبید شراب را گویند .

۴ - زنگ پر تو ماه و آفتاب را گویند ،

مجلسی سازم با بربط و با چنگه* و رباب
 با ترنج و بهی و ترکس و با نقل و کباب



« زن شرقی در حال نواختن چنگ » . کتده کاری بر روی چوب - متعلق
 به قرن ۱۶ - موزه هامبورگ

دراج کشد شیشم و قالوس همی بی پرده طنبور و بی رشته «چنگ»

۸ - بربط

مرغ بی «بربط» ، به «بربط» ساختن دانا شود
آهو اندر دشت چون معشوقکان شاطر شود

توضیح :

بربط سازی است زهی از خانواده آلات موسیقی زهی مقید (ذوات الاوتار مقید) از روزگاران کهن نواختنش میان ایرانیان معمول و متداول بوده و بروایاتی از ایران بسایر کشورها رفته و نامهای مختلفی بخود گرفته است - کما اینکه «فارمر» انگلیسی مینویسد : «استرابو و اتناپوس و ژولپوس نویسندگان یونانی در آثار خویش بسیاری از آلات موسیقی بیگانه را نام برده اند و از این آلات «باربی توس» و «پاندورا» بی شک از ایران است ... «باربی توس» همان عود قدیم ایران یعنی «بربط» میباشد و آن را به این سبب بربط نامیده اند که کاسه اش بشکل سینه (بر) مرغابی (بط) است ...»

برهان قاطع نوشته : «نام ساز است مشهور و بعضی گویند بربط ساز عود است و آن طنبورمانندی باشد کاسه بزرگ و دسته کوتاه .»

فرهنگ نفیسی آن را «ساز مشهور و عود نیز گویند» نوشته است - المنجد نوشته است : «العود و المزهر» .

در اینکه بربط و عود ساز واحدی است تردیدی نیست این ساز در ابتدا بنام «رود» خوانده میشده و با همین نام به عربستان رفته و عود یا «العود» نامیده شده و از راه عربستان به اروپا رفته و در اسپانیا «لود» Laud و در فرانسه لوت Luth و در انگلستان لیوت نام گرفته است - نظامی در خسرو و شیرین لفظ بربط و عود را مرادف یکدیگر بکار برده است .

نشسته باربد «بربط» گرفته جهان را چون فلک در خط گرفته
به دستان دوستان را کیسه پرداز به زخمه زخم دلها را شفا ساز

زدود دل گره بر «عود» میزد که عودش بانگ بر داود میزد
منوچهری در اشعار دیگری هم از این ساز نام برده است :



« بر بطن نواز » از نقاشیهای دوره صفویه

نوبهار آمد و آورد گل تازه فراز

می خوشبوی فراز آور و بر ربط بنواز

*

مجلسی سازم با « بر ربط » و با چنگک و رباب

با ترنج و بهی و نرگس و با نقل و کباب

منوچهری در مسقط ذیل به بهترین وجهی بر ربط را توصیف کرده است:

مطرباگر تو بخواهی که میت نوش کنم

بهمه وجهت سامع شوم و گوش کنم

شادی و خوشی ، امروز به ازدوش کنم

بچشم ، دست زخم ، نعره واخروش کنم

غم بیهوده ایام فراموش کنم

بسوی پنجه بر آن ، پنج و سه راسوی چهار

« بر ربط » تو چو یکی کودکی محتم است

سر ما زان سبب آنجاست که او را قدم است

کودکست او ، ز چه معنارا « پشتش »^۱ به خم است

« رود گانش »^۲ چرا نیز برون شکم است

۱ - بر ربط دارای چهارسیم بوده که هر کدام را محض تقویت صدا مزدوج

می بسته اند بنا بر این مجموعاً هشت سیم داشته است - خاقانی سروده :

وان « هشت تا » بر ربط نگر جانرا بهشت هشت در مطابقت ترکیبی

هر تاز از او طویی شمر صد میوه هر تا ریخته

در شعر منوچهری مراد از « پنج و سه » همان بر ربط هشت سیمی است و مقصود از سوی

چهار چهار انگشت نوازنده است بنا بر این معنای مصرع « بسوی پنجه بر آن ،

پنج و سه را سوی چهار » بنظر اینجانب اینست که : ای بر ربط نواز ساز خود را

بطرف پنجه (دستی است که مضرب گرفته میشود) ببر و هشت سیم را هم بسوی چهار

انگشت خود (انگشتان دست چپ که برسیم ها نهاده میشود) متمایل کن و آن را بنواز.

(توضیح اینکه انگشت شست یا ابهام دست چپ در نوازندگی این قبیل سازها بکار نمی آید.)

۲ - کاسه بر ربط مانند سینه مرغایی بر آمده و منحنی است - مراد از پشتش

به خم است کنایه از همین خمیدگی کاسه طنینی بر ربط میباشد .

۳ - رود به چند معناست ، یکی از معانی آن ، وتر ، یا تار ساز میباشد

در این مصرع بمعنای تار ساز آمده است ، البته ابهامی هم از لحاظ شکم و روده

دارد که سزاوار دقت است .

زان همی نالد کز درد شکم با الم است

سر او نه به کنار و شکمش نرم بخار

گر سخن گوید ، باشد سخن او ره راست

زو دلارام و دلانگیز سخن باید خواست

زان سخنها که بدو طبع ترا میل و هواست

گوش مالش، توبه انگشت، بدانسان که سزاست

گوش مالیدن و زخم ارچه مکافات خطاست

بی خطا گوش بمالش، بزنش «چوب»^۱ هزار

تا هزار آوا ، از سر بر آرد آواز

گوید: اورا مزن ای باربد «رود»^۲ نواز

که بزاری وی و ، زخم^۳ آتوشد دورودراز

عابدانرا همه در سومعه ، پیوند نماز

تو بدو گوی که ای بلبل خوشگوی مناز

که مرا دردل از عشقی است این نالهزار

زین سپس خادم تو باشم و مولایت

چاکر و بنده و خاک دوکف پایت

با طرب دازم و مردم طرب آرایت ^{زینکسی}

با سماع خوش و با «بربط» و با نایت

بانگ جوشیدن می باشدمان ناله «بربط» و طنبور و رباب

خنیاکر ایستاد و «بربط» زن از بس شکفته شد در اشکنجه

-
- ۱ - غوش چوبی بوده سخت که خنیاکران با آن چوب، زخمه و مضراب می‌آختند در مصرع فوق بدین معنا نیست ولی کنایه از زخمه‌ای چوبین است.
 - ۲ - لفظ رود در این بیت مفرس عود و نام دیگر بربط است .
 - ۳ - زخم همچنانکه قبلا گفته شد مضراب ساز است که به آن زخمه نیز گویند



رامشکران ، دایره ، هریط و چنگ
 قسمتی از یک مینیاتور ایرانی منسوب به قرن شانزدهم میلادی

۹ - خلخال - جلاجل

بگوش من رسید آواز «خلخال» چو آواز « جلاجل » از جلاجل

توضیح :

الف : خلخال

خلخال را در فارسی « ابرنجن » گویند ، آنکه بر دست بندند و دست ابرنجن ، و آنکه به پای بندند « پای ابرنجن » نامند و آن زنگوله‌های خردی است که همچون دست‌بند ساخته‌اند و رقصان به دستها یا پاها می‌بندند و اصول یا وزن موسیقی را با آن حفظ می‌کنند .

جامی سروده :

نغمه سرا جنبش «خلخال» شوگاه علوم انسانا فقه گشا زلف گردنبال او

رتال جامع علوم انسانی

ب : جلاجل

جلاجل زنگوله است و انواع دارد - در بهار عجم آمده است : «جلاجل بروزن قوافل چیزست قرص شکل که از روی سازند و مطربان آن را در دایره‌های خود تعبیه نمایند و گاه جدا از دایره استعمال سازند و در وسط آن حباب طوری کنند و آنرا بزبان هند گاه «جهانجه» خوانند و گاه «تال» نامند و مراد از زنگهائی هم باشد که پیکان در کمر بندند و رسم است که این طایفه گاهگاه چندی مجتمع شده بجهت استعمال بریکجا بجهند یا بحرکت دوری بدون در آن حالت زنگه اینها صدا میکند و اینها رباعیات و افراد موافق

حوصله خویش باهم بخوانند :

بهار عشرتم پزمرده چندان بی گل رویت

که چون برگه خزان میریزد از دفاها جلاجلها»

منوچهری در يك بيت ديگر نام اين ساز را بصورت جلاجل استعمال کرده است :

چون فاخته دلبر ، برتر پرد از عرعر

گوئی که بزیر پر ، بر بسته یکی «جلاجل»

۱۰ - موسیقار

بیاد شهریارم نوش گردان به بانگ چنگ و «موسیقار» وطنبور

موسیقار



توضیح :

موسیقار سازی است که اروپائیاها بدان « فلوت پان » میگویند و امروزه به ساز دهنی مشهور است - ساختمان این ساز از نایهای کوچک و بزرگ که در کنار هم نهاده اند تشکیل میگردد .

۱۱ - جرس

«جرس» دستان گوناگون همی زد پسان عندلیبی از عنادل^۱

«جرس» مانندهٔ دو ترك^۲ زرین معلق هر دو ، تا زانوی بازل^۳

توضیح :

برهان قاطع نوشته : « بفتح اول و ثانی بروزن عس ، مطلق زنگ را نیز گویند ... » المنجد نوشته : « الجرس ، جسم مجوف من حديد ، اونحاس ، يضرب بمدقة فيسمع صوتاً - جمع - اجراس . » صاحب آندراج تفاوتهاى میان جرس و درای قایل شده و سرانجام مینویسد: « ... گاهی بصورت «پياله» سازند و گاهی بصورت «گوی» پردازند و هر دو نوع از روی بود چنانکه گذشت - و گاهی بصورت «تابه» از هفت جوش سازند و پیتک زدن آواز دهد ... » بطور کلی جرس^۴ به زنگی اطلاق میشود که اندازهها و اشکال مختلف

۱ - عنادل جمع عندلیب است و مراد در اینجا اینستکه ، جرس مانند عندلیبی از عندلیبها نغمه‌های گوناگون مینواخت .

۲ - ترك با فتح اول زرین یا عماری را گویند .

۳ - در بعض نسخه‌ها نوشته شده ، « معلق هر دو تا روی مازل » که مازل کوهی است در هندوستان - در نسخه دیگری نوشته شده ، « معلق هر دو تا روی عازل » که عازل بمعنای جداکننده است - مفهوم بیت به اعتبار آنچه آقای محمد دبیرسیاقی در حاشیه مرقوم داشته‌اند آنستکه ، « دو دهل (جرس را دهل نوشته‌اند) را برستوری سوار کرده‌اند که مانند عماری میباشد و از بزرگی تا زمین می‌آمده است . »

۴ - ناقوس یا جرس را اروپائیان Gas میگویند - پاره‌ای معتقدند که این کلمه همان جرس فارسی است که تحریف شده است - البته تردیدی نیست که چگونگی تلفظ این کلمه در نواحی مختلف اروپا متفاوت است .

دارد و هر يك در موردی بكار ميرود - جرسی که در هنگامه‌ها و میدان کارزار
نواخته می‌شده عظیم و تناور است .

نظامی سروده :

بفرید کوس از در شهریار جهان شد ز بانگ جرس بی قرار

*

زلشکرگه روس بانگ جرس بمیوق بر میشد از پیش و پس

گاهی از این نام ساز برای اعلام موضوعی استفاده می‌شده است .

خاقانی سروده :

مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوید

بختیان را جرس سبحدم آوا شنوید

گاه نیز این نام در بند و اندرز و موعظه بکار برده شده است .

نظامی سروده :

بر طبل تهی مزین جرس را بیگانه مدان نوای کس را

سنائی سروده :

جمع خراباتیان ، سوز نفس کم کنید

باده نهانی خورید ، بانگ جرس کم کنید

همچنین به زنگی که بر گردن چهارپایان بندند نیز اطلاق می‌شده است .

قائمی سروده است :

به خاصانت به پیوسته کلام تغز من چونان گنجی

که ره گم کرده را رهبر جرس زی کاروانستی

و اما نکته‌ای که در شعر منوچهری اندکی اغراق آمیز بنظر میرسد اینست که :

میگوید :

« جرس دستان گوناگون همی زد - بسان عندلیبی از عنادل » بی شک

دادن صفت دستان زدن یا نغمات گوناگون نواختن به جرس اغراق شاعرانه

است مگر اینکه بپنداریم که جرس‌ها یا زنگونه‌ها یا زنگهای مختلف القامتی

را کنار یکدیگر می‌نهادند و نوازنده‌ای با ضربه وارد کردن بهر يك از آنها

مجموعاً نغمه‌ای استخراج می‌کرده است .

بیت سوم نیز از لحاظ تجسم و معنا با بیت دوم نامتناسب است زیرا اگر زنگها چنان بوده اند که میتوانستند دستانهائی چون صدای عندلیب لطیف و دلنواز بنوازند بی شك نمی بایست آنچنان عظیم و تناور باشند که از پشت ستور تا روی زمین کشیده شوند ، تردیدی نیست که صدای چنین زنگ یا جرسی مطلقا مشابهتی با آوای لطیف عندلیب نخواهد داشت - گزیری نیست جز اینکه

بیت :

جرس ماننده دو ترك زرین معلق هر دو تا ، زانوی باز

را بوجه دیگری بنویسیم و معنای دیگری که هم آهنگ با سایر ابیات باشد برایش پیدا کنیم - مثلا میتوان پنداشت که بجای يك جرس چندین جرس كوچك و بزرگ را بر پشت چهارپائی چنان بسته بوده اند که تا زمین میرسیده و بهنگام حرکت حیوان این زنگها بسداد درمی آمده و نغمه های گونا گونی بگوش میرسانده است هنوز هم در بعض از شهرستانها بستن جرسهای مختلف القامت بگردن و زیر شکم و کپل حیوانات خاصه بهنگام جشن و سرور و عروسی متداول است و افسانه ها برای صدای هر يك از این زنگها بر سر زبانها هست - اگر توصیف منوچهری را در مورد جرس منطبق با شرح فوق بدانیم صفت داستان زدن به جرسها چندان نامناسب بنظر نخواهد رسید .

۱۴ - چفانه

زلف بنفشه بیوی ، لعل خجسته کبوس انسانی و مطافات فرنگی

دست چفانه بگیر ، پیش چمانه بخم

توضیح :

چفانه که در فرهنگها و تاریخها به وجوه مختلف از قبیل: چفان - چفنه - چفبه - چفوك - چكو - چكوك - چكاو - چنك - مستج - مستق و مشتبه نوشته شده سازی است از خانواده آلات موسیقی ضربی (آلات ایقاعی) ساختمان آن عبارت است از چوب یا کدو یا فلز میان تهی دایره شکل (یا استوانه ای شکل) که درون آن زنگوله یا سنگ ریزه ریخته و دسته ای بر آن تعبیه کرده اند که چون بحرکت در آورند زنگوله ها یا سنگ ریزه ها به بدنه داخلی آن اصابت کرده صدائی

مطلوب از آن برخیزد - این ساز از قدیم‌الایام در ایران متداول بوده است -
 اسناد همایی در تاریخ ادبیات خود مینویسد: «آلات معروفه موسیقی ایرانیان



چفانه‌ای که در نقاشی تالار چهل ستون اصفهان در دست رقاصان رسم شده است



چگونگی دست گرفتن چفانه طبق نقشی که در تالار چهل ستون است

بعد از اسلام ، غیزاز (حنجره) که بالاترین و قدیمی‌ترین آلت موسیقی طبیعی
 هرملتی است بیشتر همان آلات مشهور قبل از اسلام و دوره ساسانیان بوده است
 ارقبیل : نای ، بربط ، چنگ ، «چفانه» ، تنبور ، کمانچه ، غزک ...»

اعشی بنی قیس (متوفای ۶۲۹ میلادی) شاعر دوره جاهلی عرب که
 به دربار ملوک حیره و ایران مراوده زیاد داشته و قدری هم فارسی یاد گرفته
 بوده است نام فارسی برخی از آلات موسیقی متداول آن ایام را در اشعار خود
 نقل کرده است :

و مستق صینی و ون و بربط یجاوبه صنع اذا ماترنا^۱
 ابن خردابه (متوفای ۳۰۰ هجری) در رساله «اللهو و الملاهی» نوشته
 است: «ایرانیان معمولا عود را با نای و زنامی را با تنبور و سورنای را با
 دهل و «مستج» را با صنع (چنگ) هنوا میکردند و مینواختند ...»
 این ساز هم اکنون در بعضی از روستاهای فارس با همین نام و اشکال و
 هیئت‌های مختلف متداول است. در تهران نیز به دو صورت مورد استعمال دارد
 یکی بصورت بازیچه‌ای برای کودکان که به آن چق چقک گویند و یکی تحت نام
 «مالاکاس» در ارکسترهای جاز بکار میرود.
 نوع دیگری از این ساز در فرهنگ کامل آلات موسیقی تألیف «کورت
 ساکس» آلمانی مشاهده شد که با ملای چغانه (با قاف) ثبت شده است. محقق
 آلمانی نوشته: «سازی است که در ایران و قفقاز و افغانستان معمول است، سه
 سیم دارد و با کمانه‌ای نواخته میشود ...»
 در دیوان شاعران نام این ساز بکثرت آمده است.

منوچهری سروده:

بلبل چغانه بشکند، ساقی چمانه پر کند

مرغ آشیانه بفرکند و اندر شود در زاویه

حکیم سنائی سروده:

روی جز بر جناح چنگ ممال دست جز بر چغانه منه

حافظ سروده:

سحر گاهان که مخمور شبانه ^{شکوه علوم} گرفتم طابده با چنگ و چغانه

مولوی سروده:

به قلاشی و رندی فاش گشتم ^{رسال جامع علوم انسانی} نخواهم جز می و چنگ و چغانه

مولوی در بیت زیر چغانه را (با اینکه با غین ثبت شده) بمنزله یک
 ساز مضربی معرفی کرده است:

منبهد باحریفان دور مدام دارم در گوشه خرابات بازخمة چغانه

بقیه در شماره آینده

۲ - معنای شعر به اعتبار تقریر آقای ریحانی مترجم وزارت اطلاعات و
 تحریر اینجانب چنین است: از مشتة چینی (چغانه چینی) و ون و بربط آنکاه
 آوای دلپذیری شنیده خواهد شد که چنگ نیز با آنها به ترنم درآید.